ترضعه وتربيه فكذلك العارف بالنسبة الى الوجود الحق والرب المطلق

شير ميدهد وتربيت ميكند پس همچنان عارف به نسبت بسوي وجود حق ورب مطلق

عارف صاحب تصرف را مانع از تصرف دوامر است يكي تحقق بمقام عبوديت وظهور بضعف حقيقي

وعدم اصلي خويش چه عدم اصل هر منفعل ست ورجوع همه امور كونيه بسوي اوست مولانا روحي

قدس الله سره   نوز كجا ميرسد كهنه كجا ميرود گرنه وراى نظر عالم بى منتهاست

وقوة شدت بالاصالة حق راست وغير اورا بالتبع پس هرچند بسبب تحقق بمقام عرفان مرتبه

تا بغرد تصرف در عالم همت يافته باشد حضرت حق را بر خود اختيار كند وآن تصرف را بحق بگذار

كند   ممكن كه بود حقيقتش محض عدم حاشا كه تواند زدن از هستي دم هرچند كه

بيند ز خود آثار قدم آن به كه برد ننهد ز اندازه قدم   لا سيما وقتي كه آية كريمهٔ وانفقوا

مما جعلكم مستخلفين فيه شنيده باشد ودانسته كه هرچند در دست اوست نه از دست

آن چيزي كه گردانيده است شما را خلافت دارندگان دران چيز

بلكه او دران امر خليفهٔ حق ست سبحانه ونايب مناب او وبا اين همه بموجب فرمودهٔ فاتخذه

وكيلا مامور ست كه حق را دران امر خليفه ووكيل خود سازد پس با وجود اين معرفة وشهود

عارف را كجا آن همت باقي ماند كه بران تصرف تواند كرد چه همت اثر نكند مگر بجمعيت تمام

كه صاحب همت را گنجائى بغير امر متصرف فيه نماند واين نوع موقوف جمعيت همت اوست

وموجب رجوع او بعدم اصلي وعجز جبلي   از دور به بيني تو مرا شخص زنده

زان شخص بپرهيز كه او غير عدم نيست بيش آي وعدم نگر كه عدم معدن جان است   ليكن نه

چنين جان كه بجز غصه وغم نيست   دوم دوام احديت متصرف ومتصرف فيه است زيرا كه عارف

چون بداند كه متصرف ومتصرف فيه در حقيقت واحد است اگرچه بحسب صورت مختلف است

ووجود اغيار از نظر شهود او برخيزد پس همت برچه دارد وجمعيت خاطر بركه گمارد قال الشيخ

الكامل العارف مؤيد الدين الجندي رح ههنا كلام لخصه بعضهم بهذه العبارة

كامل عارف مؤيد الدين جندي رحمه الله دربن مقام است كه خلاصه كرده اند بعضي چونين باين عبارت

والوجه الثاني وهو شهود احدية المتصرف والمتصرف فيه كما يمنع من التصرف فقد

وجه ثاني وآن شهود احديت متصرف ومتصرف فيه چنانچه منع از تصرف ميكند

يقتضى التصرف لانه واقع فى نفس الامر اذ ليس فى الوجود الا الحق وحده والتصرف

اقتضا ميكند تصرف را زيرا كه بدرستيكه واقع است در نفس الامر زيرا كه نيست در وجود مگر حق وحده وتصرف

واقع فلو تصرف العارف بالاحدية المذكورة ما كان ذلك التصرف الا للحق

واقع است پس اگر تصرف ميكرد عارف باحديت مذكوره نمي باشد آن تصرف مگر حق سبحانه تعالى را

سبحانه وتعالى ولا سيما العبد الكامل فانه هو الذي له جميع ما للرب من الحقائق

خصوصا بندهٔ كامل پس بدرستيكه آن بنده آنست كه مر اوراست جميع چيزيكه مر رب راست از حقائق

الاسمائية الالهية وما للعبد من الصفات العبدانية باحدية العين والا

اسمائيه الهيه وجميع چيزيكه مر عبد راست از صفات عبدانيه باحديت عين وگرنه

لم يكن كاملا لكن لا يكون بارسال الهمة وتسليطها لئلا يخل بمقام العبودية بل

نباشد او كامل ليكن نمي باشد بارسال همت وتسليط همت تا خلل واقع نشود بمقام عبوديت بلكه

باظهار الحق ذلك منه وظهوره تعالى على مظهره بالتصرف من غير تقيد منه

باظهار حق آن تصرف را ازان بنده وظهور او تعالى بر مظهر خود بتصرف از غير تقيد ازان بنده

بذلك ولا ارسال همة ولا تسليط نفس ولا ظهور به فالمانع بالحقيقة هو الوقوف

بآن تصرف وبغير ارسال همت وبغير تسليط نفس بنده وبغير ظهور بآن پس مانع به حقيقت همان وقوف

فى مقام العبودية الذاتية له ورد امانة الربوبية العرضية الى الله تعالى تادبا

در مقام عبوديت ذاتيه عبد ورد امانت ربوبيه عرضيه بسوي الله تعالى براى

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)